

**On contemporaryism and anti-contemporaryism:
The quarrel between literary past and present in Tadhkira-Al-
Shoara and Majales-Al-Nafayes**

Saeid Radfar*

Mahmood Fotoohi Roodmajani**

Abstract

Biographies have been a medium to reflect literary thoughts and ideas. Biographers have presented their ideas and sometimes reacted to their opponents through writing biographies. Therefore, it is expected that two contemporary biographers hold different and even opposite views on the literature of their time. Some of these biographers have defended the literature of their time and have written to confirm and consolidate it, though they have sometimes hardly criticized it. The late ninth century AH - coinciding with the last years of the Timurid government - was a historic turning point in the struggle between defending the literary past and present. In the present paper, we showed that Tadhkira-Al-Shoara and Majales-Al-Nafayes, as two biographies of the aforementioned period, were written to answer the question of “how do you see the literary situation of your time?” to which they provided different answers. Specifically, the present study showed that Tadhkira-Al-Shoara and Majales-Al-Nafayes are two literary works that, despite being written in a common temporal and spatial boundary, are dominated by two different and

* PhD student in Persian language and literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, sinaradfar@yahoo.com

** Professor, Department of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author), fotoohirud@gmail.com

Date received: 29/05/2021, Date of acceptance: 27/08/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

opposing attitudes towards their contemporary literature. One is written in defense of the currents and literary thoughts of its day, and the other stands against the literature of its day.

Keywords: Literary History, Tadhkira, contemporaneity, Tadhkira-Al-Shoara, Majales-Al-Nafayes.

در باب معاصرستیزی و معاصرگرایی

(جدال گذشته و اکنون ادبی در تذکره‌الشعراء و مجالس‌النفایس)

سعید رادفر*

محمود فتوحی رودمعجنی**

چکیده

تذکره‌ها محملی برای بازتاب تفکرات و عقاید ادبی بوده‌اند. تذکره‌نویسان از رهگذر این آثار نظرات خویش را مطرح می‌کرده‌اند و گاه نسبت به عقاید مخالفشان واکنش نشان می‌داده‌اند. پس انتظار می‌رود که دو تذکره‌نویس هم‌روزگار هم در باره ادبیات عصر خویش نظرات متفاوت و بعضاً متضاد داشته باشند. برخی از ایشان گاه مدافع ادبیات روزگار خود بوده و در تأیید و تثبیت جریان‌های ادبی عصرشان قلم زده‌اند و گاه بعضی آن را مورد انتقاد قرار داده و به سختی بر آن تاخته‌اند. اواخر قرن نهم هجری مصادف با آخرین سال‌های حکومت تیموریان - بزنگاهی تاریخی برای جدال میان طرفداری از گذشته و اکنون ادبی بوده است. تذکره‌الشعراء و مجالس‌النفایس دو اثر ادبی هستند که با وجود نگاه‌شده شدن در یک محدوده زمانی و مکانی، دو نگرش متفاوت و متضاد نسبت به ادبیات معاصرشان بر آن‌ها حاکم است. یکی در دفاع از جریان‌ها و تفکر ادبی روزگارش نوشته شده و دیگری برابر ادبیات عصرش ایستاده و در مقابل آن گذشته و عظمت آن را برجسته کرده است. در مقاله حاضر نشان داده‌ایم دو تذکره مزبور، در پاسخ به سؤال

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، sinaradfar@yahoo.com

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)،

fotoohirud@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۵

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

«اوضاع ادبی روزگار خویش را چگونه می‌بینید؟» نوشته شده‌اند و نسبت به یکدیگر بدان پاسخ‌هایی متفاوت داده‌اند.

کلیدواژه‌ها: تاریخ ادبیات، تذکره، معاصرگرایی، معاصرستیزی، تذکره‌الشعرا، مجالس‌النفایس.

۱. مقدمه

قرن نهم هجری آستن اتفاقات بزرگی بوده است. پس از این حوادث است که ایران متحمل تغییر و تحولات فراوانی شده است. از منظر سیاسی قدرت تیموریان روی در زوال نهاده و صفویه در حال ریشه دواندن در ساختارهای سیاسی ایران بوده است. به موازات تغییر در سیاست، مذهب نیز متحول شده و تشیع در نظام دینی ایران جایگزین تسنن گشته است. ادبیات نیز به مثابه یکی از مهم‌ترین وجوه فرهنگ دست‌خوش تحولاتی شده است. پس از این سده ادبیات فارسی از آن‌چه بدان شناخته می‌شد فاصله گرفت. این گسست به اندازه‌ای بوده که منجر شده برخی از مورخان ادبی نزدیک به زمان ما - درست یا نادرست - ادبیات عصر صفوی را کاملاً متمایز از ادبیات دوره‌های قبلش بدانند و سبک موسوم به هندی را مبتذل بخوانند. از میان همین عده، جامی را خاتم‌الشعرا پارسی قلمداد کرده و معتقد بوده‌اند که بعد از وی شاعر بزرگی سر بر نیاورده است (مثلاً ن.ک رضازاده‌شفق، ۱۳۱۳:۳۴۵).

باری، چنین مباد که گمان کنیم شاعران قرن نهم در تمام وجوه ادبی زمان خویش شبیه و همگام با جامی بوده و هر کدام به خاتم‌الشعراپی شناخته می‌شده‌اند. بلکه تعداد فراوانی از ایشان روی دیگر سکه شعر و شاعری به حساب می‌آیند. به همین نحو، منتقدان ادبی این سده در برابر وضعیت شعر و شاعری دوره‌شان هم‌صدا و هم‌رأی نبوده‌اند. یکی مدافع ادبیات عصر خویش بوده و دیگری به آن حمله کرده است. آن‌چه در این جستار توضیح خواهیم داد، تفاسیر متفاوتی است که منتقدان ادبی - تذکره‌نویسان قرن نهم - از شعر و اوضاع ادبی این سده ارائه کرده‌اند.

در این جستار به این پرسش‌ها پاسخ خواهیم داد که نگرش‌های رایج میان تذکره‌نویسان این قرن کدام‌ها بوده است؟ سنجه‌های قضاوت تذکره‌نویسان چه بوده و از چه روی با هم متفاوت بوده است؟ ایشان با چه معیاری شعر و شاعران هم‌عصرشان را سنجیده‌اند که یکی

مدافعتش گردیده و دیگری به آن حمله برده است؟ پاسخ به پرسش‌هایی از این دست اسباب و علل موضع‌گیری‌های متفاوت تذکره‌نویسان قرن نهم را نسبت به شعر و شاعران روشن خواهد کرد. تذکره‌الشعراء (نگارش ۸۹۲ق) و مجالس‌النفایس (نگارش ۸۹۶ق) اصلی‌ترین منابعی تحقیق حاضر هستند.

۲. دو دیدگاه رو در رو: گذشته یا اکنون ادبی

بحث را با دو گزاره از تذکره‌های مذکور آغاز می‌کنیم که ناظر بر وضعیت شعر و شاعری در قرن نهم هستند؛

این فرقه همیشه نزد سلاطین کامکار و اعیان روزگار محترم و مقبول بوده‌اند، ... در این روزگار پایه قدر این فرقه شکست یافته و متنزل شده است. بسبب آنکه نا اهلان و بی‌استحقاقان مدعی این شغل شده‌اند. هر جا گوش کنی زمزمه شاعریست و هر جا نظر کنی لطیفی و ظریفی و ناظریست، اما شعر از شعر و ردیف از ردیف نمی‌دانند (دولت‌شاه، ۱۰: ۸۹۲).

شعرا و خوش‌طبعان این دور خجسته و روزگار فرخنده، که در یمن دولت و نتیجه تربیت سلطان صاحبقران در اغلب اقسام شعر خاصه در طرز غزل که از دیگر اقسام آن روح‌پرور و نشاط‌انگیزتر است سلاست و لطافت ترکیب را باوایل رسانیده و نزاکت و غرابت معنی را تا آنجا که شرط است بجای آورده‌اند (نوایی، ۸۹۶/لو).

هر دو گزاره نقل شده از تذکره‌نویسانی است که در یک بازه زمانی و مکانی آثارشان را نوشته‌اند. هم دولت‌شاه و هم نوایی در دهه آخر سده نهم هجری و در هرات تذکره نگاشته‌اند. هر دو گزاره نیز در پاسخ به پرسشی یکسان بیان شده‌اند. گویی از صاحبان‌شان پرسیده شده که وضع شعر و شاعری روزگارتان را چگونه می‌بینید و می‌سنجید؟ بر خلاف این پرسش یکسان، پاسخ‌ها (گزاره‌ها) دیگرگون و نایکسان است. اکنون باید پرسید چرایی این ناسازی در چیست؟

تخالف و ناسازی میان دو گزاره مزبور را می‌توان به تقابل میان دو نهاد تعبیر کرد. نهادی که شعر و شاعر معاصرش را واقعی نمی‌نهد و از آن روی برمی‌گرداند و نهاد دیگری که شعر معاصرش را ارزشمند و قابل توجه قلمداد می‌کند. اولی از معاصرانش اعراض می‌کند

و به گذشته می‌پردازد و دیگری به معاصرش می‌گراید. چنین تقابلی میان گذشته و اکنون پیوسته برقرار است.

اکنون در ابتدای حضور و بروزش زیر سایهٔ گذشته قرار دارد. از منظر زیبایی‌شناسی، زبانی و فکری گذشته به سبب دیرینگی و ریشه‌گرفتیش در فرهنگ، قدرتمند و واجد حقیقت و اصالت است. این نهاد معتقدانش را مجاب کرده که تداوم و ماندگاری‌اش در طول زمان باعث اصالت و حقیقتش شده است. لکن اکنون در تلاش است تا این از قدرت بکاهد و از زیر سلطه خارج شود. این دو در جدالی مداوم سعی می‌کنند تا خویش را به اثبات برسانند. گذشته سربازانی قوی به خدمت گرفته که با گذر زمان نامشان بر جریدهٔ فرهنگ یک مرز و بوم ثبت و تأیید شده است. اما اکنون تلاش می‌کند با شکست این قدرت نام خود را وارد درونۀ فرهنگ یک ملت کند.

چنان‌که بلوم گفته «تمام پیشینیان فراموش‌گشته به هیولایی در خیال مبدل می‌گردند» و شاعران جدید وارد جنگی با ایشان می‌شوند. جدالی که دو سویه دارد؛ یک طرف دلهره از تأثیر پذیرفتن و دیگر سو، نگرانی از فراموش شدن. تلاش اکنون نیز بر پیروزی در همین جدال استوار شده است. گذشته در مقامی بالاتر از رقیبش قرار گرفته و نه تنها ترسی از تأثیر پذیری ندارد، بلکه خود در جایگاه تأثیرگذاری است. گذشته خود را از فراموش‌شدگی رها کرده و اکنون است که اگر خویش را در درونۀ فرهنگ ثبت نکند فراموش می‌شود.

در این جدال منتقدان نقش‌های مختلفی ایفا نموده‌اند. عده‌ای به طرفداری از ادبیات عصرشان پرداخته و تلاش کرده‌اند که شاعران هم‌عصرشان را برجسته کنند و ایشان را یاری دهند تا مبادا فراموش گردند. برخی نیز در مقابل شکوه گذشته سر خم کرده و احتمالاً ادبیات روزگار خویش را در برابر گذشته قابل دفاع و اعتنا ندانسته و از همین روی گذشته را برجسته نموده‌اند.

۱.۲ مجالس‌النفایس: معاصرگرا

در قرن ۹ هجری، دولت‌شاه سمرقندی اکنون ادبی خویش را به محاق فراموشی خزانده و آن را نادیده انگاشته و گذشته را شکوهمند جلوه داده است. او به عنوان نمایندهٔ ادبیات گذشته و سنت ادبی تمام تلاشش را صرف به حاشیه راندن اکنون و برجسته ساختن گذشته

کرده است. وی هم‌چون هر منتقدی راهبردهای خویش را در معاصرستیزی با اکنون ادبی‌اش به کار برده است.

معاصرستیزی بدین جهت جعل شده تا نشان دهیم عده‌ای از تذکره‌نویسان به سبب عدم هم‌رأیی و توافق با شعر معاصر (یا بخشی از آن) از معاصران خویش می‌گریزند و ایشان را نمی‌پذیرند. چنین پدیده‌ای برخاسته از فقدان است که تذکره‌نویس در اکنونش می‌یابد. او برای یافتن امر دلخواهش اکنون را می‌کاود اما آن را نمی‌یابد. نیافتن منجر می‌شود که وی از ذکر معاصرانش یا بخشی از آن‌ها عزل نظر کند و به سمت دیگری سوق یابد. حرکت او یا به سوی معاصرانی است که با ایشان هم‌خوانی فکری، زبانی و ادبی دارد، و یا عقب‌گرد است. عقب‌گرد یعنی نپذیرفتن اکنون و اقبال به گذشته. تذکره‌نویس با اکنونش به ستیز بر می‌خیزد و آن را نمی‌پذیرد. در مقابل، گذشته را برمی‌کشد. دولت‌شاه از آن دست تذکره‌نویسانی است که با جریان‌های ادبی روزگارش احساس معاصرت نکرده و از ایشان گریخته است.

۲.۲ مجالس‌النفایس: معاصرگرا

در موازات زمانی و مکانی تذکره‌الشعراء، امیر علشیر نوایی، وزیر فرهنگ‌پرور دربار سلطان‌حسین‌بایقرا، با نگارش مجالس‌النفایس گام بلندی در دفاع از ادبیات معاصرش برداشت. او بر خلاف دولت‌شاه گذشته را رها کرده و خود را نماینده ادبیات روزگارش معرفی کرده است. نوایی متعهد شده تا شعر و شاعران هم‌روزگارش را برکشد و ایشان را از فراموش شدن در تلاطم تاریخ ادبیات برهاند. از همین روی می‌توان او را معاصرگرا قلمداد کرد. این اصطلاح نیز برای درک بهتر طرفداری و هم‌سوئی تذکره‌نویس با جریان‌ها و شاعران معاصرش استفاده می‌شود.

هر دو تذکره‌نویس برای پاسخ گفتن به پرسشی که از ایشان در باره کیفیت ادبیات عصرشان پرسیده شده راهبردهای گوناگونی را مورد استفاده قرار دهند. این راهبردها در آثار هر دو تذکره‌نویس قابل ردیابی است و عمدتاً در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند.

۳. تقابل‌های دو گانه

۱.۳ برتری گذشته یا اکنون

گزاره دولتشاه در باره وضع شعر و شاعری روزگارش شامل انتقادی سخت به جایگاه شاعران روزگارش است. او ضمن مقایسه‌ای گفته شاعران در گذشته نزد سلاطین و اعیان قدرمند بوده‌اند، اما حال پایگاهشان شکست یافته و متنزل شده است. وی از ثبت معاصرانش اعراض کرده: «اما حالات و تذکره فضلا و مستعدان این روزگار را قلم ضعیف این نحیف از عهده تحریر بیرون نمی‌تواند آمد» (دولتشاه، ۱۹۲:۴۸۲)؛ و نتیجتاً، به ذکر ۷ نفر از شاعران هم‌روزگارش اکتفا کرده است. همین تقلیل‌گرایی دولتشاه در ذکر معاصرانش، باعث شده نام ایشان را ذیل یکی از طبقات هفت‌گانه نیاورد و خاتمه را به ایشان اختصاص دهد.

ناسازی نوایی با دولتشاه در بیان وضعیت شعر و غزل عصرش نمایان شده است. او نظری کلی در باره مقام شاعران ایراد کرده است: «گویندگان علم نظم و استادان فن شعر که گوهر پاک دریای دقائق و لعل تابناک کان معانی میباشند، گروهی بس ارجمند و قومی بسیار شرافتمند هستند» (نوایی، ۸۹۶:له). این نظر شامل پایگاه شاعران معاصر او نیز می‌شود. ذکر حدود ۴۰۰ شاعر معاصر نشان از این دارد که ایشان مقامی مهم نزد نوایی داشته‌اند.

۲.۳ معما و معماسرایان

از برجسته‌ترین جریان‌های ادبی در قرن ۹ معماسرایایی بوده است. خیل عظیمی در این سده به سرایش معما گرایش داشتند. برخی تخلص معمایی را برگزیدند (نوایی، ۳۴:۸۹۶-۳۷) و عده‌ای مانند شرف‌الدین علی یزدی به تدوین علمی معما اقدام نمودند و تألیف رسالاتی در مورد این فن مرسوم شد (همان، ۲۵، ۴۹، ۵۸، ۹۶، ۲۶۶ و واصفی، ۳۷۳:۹۱۶). خراسان محملی برای معماسرایان شد و از شهرهای دیگر بدان رجوع کردند (واصفی، ۳۷۶:۹۱۶). پرنگی این جریان به اندازه‌ای بود که افرادی که به این فن روی می‌آوردند به عنوان گروهی مستقل در هرات ادامه حیات می‌دادند (همان‌جا). مجالس ادبی آن دوره نیز مملو بود از حضور معماسرایان و معماشکافان. معما مبدل شده بود به علم و فنی که افراد زیادی را ساعت‌ها به خود مشغول می‌داشت.

نوایی به عنوان یکی از این معمارسرایان این قرن تصمیم می‌گیرد تا بخش عمده‌ای از اثرش را به ذکر معما و معمارسرایان اختصاص دهد (نوایی، همان: ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۷، ۳۳، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۳، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴). این حد از توجه به معما ریشه در علاقمندی و هم‌نوا بودن نوایی با این فن دارد. واصفی توجه علیشیر به معما را چنین توصیف کرده: «در آن زمان مقصد اقصی و مطلب اعلاهی همه اهل فضل [و کمال] بر آن مقصور [و محصور] بود که منظور نظر کیمیا اثر امیر علیشیر گردند؛ و از برای تقرب بدان جناب هیچ وسیله‌ای برابر معما نبود» (همان، ۳۷۳).

حال اگر تعداد معمارسرایان را در تذکره دولت‌شاه با مجالس‌النفایس مقایسه کنیم، کفه نوایی به مراتب سنگین‌تر است. تنها ۳ نفر هستند که دولت‌شاه به معماهایشان اشاره کرده است (دولت‌شاه، ۳۷۸: ۸۹۲، ۴۱۲، ۴۹۶). گویی دولت‌شاه به این جریان ادبی توجه و علاقه‌ای نداشته است. او خود سبب بی‌علاقه‌گی‌اش را چنین توضیح می‌دهد: «از این معما چندین اسم مختلف استخراج میشود و چون این ضعیف را درین علم چندان وقوفی نیست العهده علی المستخرج» (همان، ۴۱۳). با این توضیح دور نیست که بسیاری از معمارسرایان قرن ۹ از تذکره وی حذف شوند؛ و او با جریان رایج در اکنون ادبی‌اش هم‌رأی نگردد و به آن التفاتی نداشته باشد. اما نوایی با ذکر آن همه معما و معماران نشان داده با یکی از مهم‌ترین جریان‌های ادبی اکنونش هم‌سو بوده و در راه دفاع و اعتلای آن کوشیده است.

۳.۳ عوام و توده

بنیادی‌ترین عامل معاصرستیزی دولت‌شاه و معاصرگرایی نوایی با اکنون‌شان «توده و عامه» هستند. در قرن نهم افراد بسیاری از عوام وارد عرصه‌های مختلف جامعه شدند. عرصه فرهنگ یکی از حوزه‌های مستعد برای پذیرش این طبقه اجتماعی بود. پیش‌تر زایش فرهنگ در دستان خواصی بود که محمل حضورشان عموماً دربار بود. شکاف میان ایشان و توده در حوزه‌های فرهنگی عمیق‌تر از آن بود که این دو گروه به یکدیگر نزدیک شوند. اما در همین دوره است که مرزهای میان آن‌ها درهم نوردیده شد و قرابت میان این دو گروه حاصل آمد.

زعامت فرهنگ را افرادی از جنس توده بر عهده گرفتند و در این مورد از دربار مرکززدایی شد. این رخداد فرهنگی را چنین می‌توان تبیین کرد که شعر و شاعری در این عصر، منحصر و متمرکز در دربار نیست و وارد درونۀ اجتماع شده و به میان توده مردم آمده است. شعر و شاعری دیگر خلعتی نبود که تنها بر تن فضلا و ادبای نامدار و وابسته به دربار درآید، بلکه توده مردم می‌توانستند به آن دست یازند. زندگی فرهنگی-ادبی در میان مردم عادی هرات و اطراف آن مانند ماوراءالنهر و سمرقند- روتق داشت و ایشان هم‌چون اشراف دوست‌دار و موجد هنر و ادب بودند (واصفی، ۹۱۶: نوزده-بیست). مرکززدایی از دربار و تسری قدرت در اجتماع محدود به شعر و شاعری نبود و در دیگر حوزه‌ها مشاهده می‌شد. گویا شرایط کلی آن روزگار می‌طلبیده که افراد عادی نیز به عرصه آیند و بتوانند به حوزه‌هایی که قبلاً در اختیار و انحصار نهادهای مخصوص بود، راه یابند. در چنین فضایی است که مرزهای میان عام و خاص درهم شکسته می‌شود^۱ و هم‌چنان که خواص در هنر و فرهنگ دخیلند، عوام و توده مردم در جلوات فرهنگ حضور دارند.

از محمل‌های این جلوات می‌توان به مجالس فرهنگی و شعری پر رونق آن روزگار اشاره کرد. این مجالس‌ها، هم‌چون دکان ملازاده مجلد یا دکان نخود بریانگری مولانا امانی (واصفی، همان، ج ۱: ۱۳۸؛ ج ۲: ۲۹۱) که در هرات و اطراف آن برپا می‌شد، محل هنرنمایی این قشر از مردم بوده است (ن. ک نوائی، ۸۹۶: ۳۰، ۴۷، ۶۴ و همچنین واصفی، ۹۱۶: ج ۱، ۱۷۷، ۴۰۳)؛ محل مناسبی که در آن مردم عادی و صاحبان حرفی مانند حجره‌دار، خیاط، حلواگر، کفش‌فروش و خشت‌مال (نوائی، همان: ۴۶، ۴۷، ۶۷، ۷۲، ۷۹، ۱۱۸) می‌توانستند شعر بگویند.

گویا یکی از دلایل این امر، گسترش سواد و علم در جامعه است. خراسان و هرات قبلۀ تحصیل و علم‌اندوزی آن روزگار به حساب می‌آمدند و مدارس و خانقاه‌های فراوانی در آن‌ها دایر بود؛ و از همین روی افراد بسیاری برای کسب علم به این مناطق گسیل می‌شدند (نوائی، همان: ۶۵، ۷۲، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۲۰). وجود مدارس صرفاً منحصر به خراسان و هرات نبود، بلکه به دلیل عنایتی که از سوی اُمرا و زعمای جامعه به ساخت و ساز و عمارات وقفیه وجود داشت، تعداد مدارس و خانقاه‌ها در سطح ایران فرهنگی رو به فزونی می‌نهاد (همان: ۳۹، ۷۰، ۹۱ و همچنین واصفی، ۹۱۶: ج ۱: ۴۰، ۱۴۶، ج ۲: ۲۲۳، ۲۴۷،

در باب معاصرستیزی و معاصرگرایی ... (سعید رادفر و محمود فتوحی) ۱۱۷

۳۹۰). به تبع این فزونی عموم مردم می‌توانستند به مدارس و خانقاه‌های سطح شهر بروند و به همین طریق بر شمار افراد باسواد افزوده می‌گشت (رادفر، ۱۳۹۷: ۷۷).^۲

چنین پدیده بی‌سابقه‌ای طبیعتاً دو نگرش مختلف را برانگیخت. عده‌ای موافق حضور عوام در عرصه‌های مختلف بودند. نوایی با وجود این که از از نسب و حسب برخوردار بوده، ولی از توده مردم فاصله نگرفته و نام ایشان را از قلم نینداخته است. امیری و کسب قدرت در هرات آن روزها، منوط به جلب رضایت و پاسخ به خواسته‌های همه اقشار بوده است. او به دلیل تشکیل یک مرکز ادبی در هرات با تمام اقشار جامعه رابطه‌ای مسالمت‌آمیز برقرار داشته و به ایشان توجه کرده است؛ به شاعران، فاضلانی که شعر می‌سروده‌اند، امیرزاده‌های خراسان، فضلا و ظرفای غیر ممالک خراسان، و به سلاطین و فرزندانشان.

در سوی دیگر، دولت‌شاه که یکی از امیرزاده‌های خراسان بود (نوایی، ۱۳۰۸: ۸۹۲) نگاهی تحقیرآمیز به افراد طبقه فرودست جامعه داشت. وی در تذکره‌اش به انحاء مختلف عوام را تحقیر کرده است؛

۴.۳ سخن عوام بی‌اعتبار است

صاحب تذکره‌الشعرا سخن عوام را فاقد اعتبار می‌داند. او بارها به عدم اصالت و بی‌پایگی گفته‌های ایشان اشاره کرده است. مثلاً ذیل شرح احوال ناصر خسرو می‌گوید: «آن سخنان که می‌گویند که چندگاه در طاقی نشسته و بیوی طعام زنده مانده سخن عوام است و اعتبار ندارد و این ضعیف این حالت را از محمد بدخشی سؤال کردم، فرمودند، اصلی ندارد» و یا در شرح احوال واسع جبلی گفته:

آنچه مشهور است که عبدالواسع جبلی در اول حال جلف و عامی بوده و آنها که برو می‌بندند که در اول چگونه شعر میگفته سخن عوام است و در هیچ تواریخ ندیده‌ام از آن جهت درین تذکره بقلم نیامد همانا اصلی ندارد (دولت‌شاه، ۱۳۰۶: ۷۴). هم‌چنین نک (۲۲۵، ۴۵۶).

۱.۴.۳ عوام نژاده نیستند

دولت‌شاه با خط کشیدن میان عوام و خواص، قدرت گرفتن عوام را به سختی مورد انتقاد قرار می‌دهد. وی ضمن اشاره‌ای به قدرت گرفتن این گروه اجتماعی در مناصب دیوانی که

نتیجه‌ای است از باسوادیشان، از پادشاه عصرش می‌خواهد که این قشر را از سر مردم دفع نماید:

حق تعالی این پادشاه عادل را که عدلش بر عدل انوشیروان مزیت دارد و سیرت پسندیده او نزدیکست بسیرت خلفاء راشیدین سالها بر سر امت محمد مختار پاینده دارد تا دست تطاول بد اصلاان و دونان را از سر رعیت کوتاه گرداند و این قاعده که جولاهه بچگان و روستائیان قلم استیفا بدست جفا گرفته‌اند و جمعی که کار ایشان و پدران ایشان گاوبندی بوده اکنون دم از سیاحت دیوانی و عمل سلطانی میزنند و درین کار نقصان دین و ملت و شکست شرع و سنت است

تیغ دادن در کف زنگی مست به که آید علم ناکس را بدست بکلی دفع فرماید. چنانکه مشاهده می‌رود که بازاریان و عوام‌الناس و مردم دیهها و صحرائشینان فرزندان خود را بعلم رقوم و سیاق میسپارند و چون درین علم اندک مایه وقوفی نه باستحقاق یافتند بعمل داری مشغول میشوند و فساد این ارادل بمسلمانان می‌رسد (دولت‌شاه، ۱۷۹:۸۹۲).

تمامی این خوارداشته‌ها به این سبب است که افراد معاصر دولت‌شاه از قشر عوام هستند و نژاده نیستند. نسب نکته‌ای است که دولت‌شاه در شکوه‌مندی گذشته بر آن بسیار تأکید می‌کند. او معاصرانش را عاری از این صفت می‌بیند و گذشتگان را از آن برخوردار می‌داند. تأکید بر نسب و نژادگی گذشتگان در تذکره‌الشعرا پررنگ است (همان، ۱۹۵، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۴۹، ۳۵۷، ۴۵۰، ۴۶۲، ۴۷۰، ۴۹۵، ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹).

شواهد نشان می‌دهند، هر دو تذکره‌نویس به دلایل مزبور، با عوام برخورد متفاوتی داشته‌اند. یکی نتوانسته با حضور ایشان در جامعه ادبی - کنار بیاید و بنا بر این از ذکر ایشان گریخته و دیگری عوام را در مقام اجزای سازنده و زنده یک اجتماع دیده که حق ماندگاری در تاریخ را داشته‌اند.

۲.۴.۳ قصیده و غزل

در دوره مورد بحث ما غزل قالب مسلط بوده است. عموم شاعران این قرن غزل را حافظانه می‌گفتند. البته این به معنای بی‌اهمیتی قصیده و دیگر قالب شعری نبود، لیکن غزل توانسته بود اهمیتش را که از قرن هفتم به بعد نصیبش شده بود، حفظ نماید.

نوایی معاصرانش را به سبب این‌که اغلب اقسام شعر به ویژه غزل را به سلاست و لطافت ترکیب اوایل رسانیده‌اند مورد ستایش قرار داده است (۸۹۶: له). انتخاب‌های او از اشعار معاصرانش هر چند قصاید را شامل شده، ولی اکثراً معطوف به مطالع غزلیات بوده است. وی سعی داشته نمونه‌های مختصری از اشعار معاصران به دست دهد و از همین روی بیشتر از همه به مطالع و ابتدای هر شعر توجه کرده است. در باب نقد بر غزلیات و قصاید معاصران نوایی به صفاتی چون خوب و بد و نیک و در یک مورد غرا بسنده کرده است.

دولت‌شاه چه در نقد شعر و چه در انتخاب به غزل هم توجه کرده است؛ اما نگاهش بیش‌تر مبذول قصیده بوده. از میان صفاتی که برای هر دو قالب انتخاب شده می‌توان به اهمیت قصیده در این اثر پی برد. غزل در تذکره دولت‌شاه با صفاتی مانند نیکو، خوب، مستحسن، مرغوب و نازک آمده است. اما قصیده در نظر وی از صلابت و فخامت خاصی برخوردار بوده و از همین روی به صفاتی مانند مصنوع، شریف، محکم و بیشتر از همه غرا (۱۲ مرتبه) موصوف شده است. اتصاف قصیده به غرا بودن، شباهت به «هیمنه قصیده در سبک خراسانی» دارد. دولت‌شاه در پی تداوم و بازآوری سنت گذشته بوده است. او با این عمل می‌خواسته شکوهمندی گذشته را به رخ آنانی بکشد که هم‌عصرش بوده‌اند. انتخاب‌های او نیز بر عکس نوایی است. وی صرفاً به تک بیت‌ها و مطالع توجه نکرده؛ در عوض ثبت موجزوار مطالع و تک‌بیت‌ها هم خویش را مصروف ثبت قصاید و غزلیات آن هم به صورت کامل کرده است.

نکته قابل توجه دیگر، اشارات هر دو تذکره‌نویس به اجوبه‌های شعری است. نوایی به جواب شاعران معاصرش، چه به شعر گذشتگان و چه به شعر هم‌روزگاران‌شان، از غزل و قصیده و مثنوی گرفته تا جواب مطلع‌ها اشاره کرده است.^۳ دولت‌شاه نیز به این جریان توجه داشته است. اما آن را نه در باره معاصران خویش، بلکه در مورد جواب‌های شعری قدما به قدما برجسته کرده است. او به جواب‌هایی که بر آثار نظامی و غزل‌های دیگران^۴ نوشته شده توجه داده است؛ اما بیش‌تر از همه سعی کرده اجوبه‌های قصاید را برجسته کند.^۵ قصیده در نظر وی ارجمندتر بوده و راهی برای یادآوری شکوهمندی و اشرافیت شاعران پیشین.

۴. اشرافیت ادبی - درباری

یکی از مشهورترین گزاره‌های بازگشتیان در باره انحطاط شعر در عصر صفوی ناظر به فقدان شاهان شاعرپرور است. در نظر ایشان رشد ادبیات در گرو حمایت اشراف و سلاطین است (فتوحی، ۱۳۹۷: ۵۸۱). با عنایت به همین گزاره می‌توان دولت‌شاه را هم‌سو با مدافعان ادبیات درباری و سنت قدما دانست.

شعر گذشته مملو از ثروت و صله‌های هنگفت و بی حساب و کتاب بوده است. شاعران به سبب ارتباط با دربار از تمکن مالی فراوان برخوردار بوده‌اند. اشخاص سیاسی نیز به دلیل حمایت از فرهنگ و اعتلای آن اهمیت داشته‌اند. دولت‌شاه به دلیل نسب خانوادگی، اشراف‌مدار بوده و در میان شاعران معاصرش عوامی را می‌دیده که اوضاع مالیشان اصلاً مساعد نبوده است. به همین سبب از پذیرش ایشان سر باز زده و به همان گذشتگان پرداخته است. او از اوضاع نامساعد مالی و پست‌همتی شاعران هم‌روزگارش ناراضی بوده و بیش‌تر از گذشته یادآورده است: «سلطان لگنی از طلا به سلمان ساوجی بخشید. تربیت سلاطین فضلا را بروزگار گذشته بدین صفت بوده» و «همت بزرگان آن روزگار چنین بوده و لطائف طبع شعراء و فضلاء بدین مثابه و اکنون اگر شاعری از ممدوح خود دو خروار شلغم طلب کند حقیر ندانند و منت دارند که تخفیف تصدیع میکند» (دولت‌شاه، ۱۳۹۲: ۲۵۸ و ۸۰).

۱.۴ صله

دولت‌شاه از نخستین صفحات تذکره‌اش به سنت صله‌پردازی توجه داده است. او این سنت را به مجلس‌های پیامبر پیوند داده (دولت‌شاه، ۱۳۹۲: ۷) و به صله‌هایی که ایشان به شاعران داده اشاره کرده است؛ «حضرت رسالت به صله شعری که حسنان به روز غزای خندق جهت رسول صلعم گفته بود بدو بخشید» (همان‌جا). او به پول‌های هنگفت دریافت شده از سوی شاعران نیز توجه داده: «از شعرای عجم استاد رودکی را امیر نصر ابن احمد سامانی صله نظم کتاب کلیله و دمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرمود» (همان، ۱۰، ۳۳، ۶۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۷۷، ۲۶۱).

۲.۴ شعر و شاعران درباری

دربارها برای توسع قدرت‌شان ابزارهای متنوعی را به خدمت می‌گیرند؛ یکی از آن‌ها ادبیات است. ادبیات به مثابه ابزاری در گسترش قدرت فرهنگی و سیاسی همیشه کارآمد بوده است. از همین روی دربارها مملو بوده از شاعران و منشیان و نویسندگان؛ افرادی که با قصاید مدحی و تقدیم کتب به ممدوحان خویش نام ایشان را جاودانه می‌ساخته‌اند. تذکره دولتشاه از نام این دست شاعران پر است. شاعرانی که گاه مانند عنصری و معزی مرتبه ملک‌الشعرایی یافته‌اند و گاه مداح سلطان، یا افرادی صاحب قدرت و خاندان‌هایی صاحب مکتب بوده‌اند (همان، ۱۴۲، ۱۴۹، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۶۴).

۳.۴ جایگاه والای سیاسیون

تعداد سیاسیون مذکور در تذکره دولتشاه فراوان است. اغراق نیست اگر بخشی از کتاب را شرح حال‌نگاری افراد سیاسی بدانیم. دولتشاه بنا را بر این گذاشته که پس از شرح حال هر شاعر، زندگی افرادی مانند سلطان، امیر، وزیر و یا یک خاندان سیاسی صاحب قدرت و مکتب همان دوره‌ای را که شاعر در آن می‌زیسته، بیاورد. در برخی موارد شرح حال این اشخاص مفصل‌تر از زندگی‌نامه شاعران شده است. نزدیک به ۴۵ مرتبه به زندگی افراد سیاسی اشاره شده؛ اشارتی که محتملاً برخاسته از قرابت فکری و خانوادگی دولتشاه با این طبقه باشد. طبقه‌ای که به علت اشرافیت نسبی و حسبی باید در تاریخ ماندگار شوند (همان، ۱۳۰، ۱۵۳، ۱۸۴، ۲۰۹، ۲۲۷، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۵۰، ۳۹۴، ۴۰۷، ۴۵۳، ۴۷۳).

۴.۴ شاعر قدرتمند است

حمایت سلاطین و خاندان‌های فرهنگ‌پرور از شاعران باعث می‌شده ایشان اکثراً ملازم و ندیم شاهان باشند و از پایگاه اجتماعی والایی برخوردار گردند. احترامی که شاعران نزد اکابر و اعیان داشته‌اند در نظر دولتشاه مهم بوده است. او که قدر این فرقه را در عصر خودش متنزل یافته و ایشان را از بی‌استحقاقان برشمرده، با حسرت از مقام ایشان در گذشته یاد کرده است. گذشته شاعرانی قدرتمند داشته که مورد توجه همه قرار داشته‌اند. اما شاعران معاصر دولتشاه در نظرش فاقد این جایگاهند.

ارتباط شاعر با افراد و خاندان‌های سیاسی به او اعتبار خاصی می‌بخشیده و سبب ساز به قدرت و مکنت رسیدن شاعران می‌شده است. هرکس در علم شعر ماهر بوده امیر قبلیه و قومی می‌شده است. همچنان‌که امرؤالقیس پادشاه بود و امیر عنصری به عهد سلطان محمود غزنوی مرتبه امارت یافت و امیر معزی را سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه منصب ندیمی مجلس خاص بخشید (دولت‌شاه، همان: ۱۰. نیز ۱۳۸، ۲۱۸).

قدر شاعر در مرتبه‌ای بوده که در برخی موارد حکام و وزرا به او تقرب می‌جسته‌اند؛ «همام‌الدین تبریزی جاهی بر کمال داشت و حکام و وزرا دایم‌الاقوات در طلب صحبت او می‌بوده‌اند» (همان، ۲۱۸. همچنین ۲۷۳، ۳۰۴، ۳۱۰، و...).

۵.۴ شاعر ثروتمند است

قدرت شاعران در شعر و شاعریشان صرفاً خلاصه نشده است. بلکه وضع مالی ایشان مدنظر دولت‌شاه بوده است. شاعران در این تذکره صاحب ثروت فراوان بوده‌اند. مثلاً منوچهری «بغایت متمول بود و صاحب مال بود و به شصت‌کله از آن شهره شده و جمیع اموال او را به سبب شعر و شاعری حاصل آمده است» (دولت‌شاه، همان ۴۰. نیز نک ۴۵، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۵۶، ۲۱۸، ۲۵۸، ۲۶۶، ۳۲۷).^۶

تمامی این موارد در تذکره دولت‌شاه انبوه‌های است که گذشته را بر اکنون غلبه می‌دهد. شیوه‌ای را که دولت‌شاه سمرقندی برای شکوهمند جلوه دادن گذشته از آن طرف بریسته، گفتمان‌سازی حول ادبیات اشرافی و درباری است. چنین تلاشی را شاید بتوان به ضد عوام‌بودن دولت‌شاه پیوند داد. عوام از دربار دور بودند و شعرشان کاملاً متمایز از درباریان بود. دولت‌شاه موافق شعر درباری و اشرافیت برآمده از آن بود. بر خلاف آنچه در مورد وی آمد، نوایی اشرافیت‌مدار نبوده است و او را اصلاً دغدغه صله و صله‌دهی در سر نمی‌گذشته است. وی مختصراً به صله‌هایی که شاعران دریافت می‌کرده‌اند، اشاره کرده است (نوایی، ۱۰۸: ۸۹۶، ۲۶۴). به‌علاوه شاعرانی که جایگاه والایی در اجتماع داشته‌اند، به سبب شاعر بودنشان نبوده است. بلکه برخی از ایشان خود در مقام و منصبی سیاسی بوده که گاه شعر می‌سروده‌اند. او از میان افراد مختلف جامعه که در بازارها و حِرَف مختلف می‌زیسته‌اند در کتابش نام برده، و طبیعتاً اشرافیت ایشان مد نظرش نبوده است. شاعران با پایگاه اجتماعی متوسط، به دربار راهی نداشتند و بنا بر این شعر را

در باب معاصرستیزی و معاصرگرایی ... (سعید رادفر و محمود فتوحی) ۱۲۳

برای انگیزه‌های مالی نمی‌سرودند. نوایی از فقر شاعران روزگارش پرده برداشته است؛ مثل مولانا قبولی که مردی فقیر بود، و در بازارچه بیرون درب ملک دکان غزل‌فروشی داشت (نوایی، ۱۹۶:۴۳).

۵. فضل متعلق به کیست؟

آن‌چه و آن‌که مربوط به گذشته است و دارای قدمت تاریخی است، از اهمیت برخوردار است. در فرهنگ‌های سنت‌گرا چنین اعتقادی به تقدیس و تکریم گذشته، محکم‌تر است. اصطلاح پرکاربردی مانند «الفضل للمقدم» بازگو کننده ارزشمندی گذشته است.

دولت‌شاه نیز فضیلت و تقدم را اموری مکمل یکدیگر می‌دیده است. به این صورت که فرد متقدم، فاضل نیز هست. وی در جایی اعتقادش را چنین عنوان کرده: «اگرچه امیر خسرو مقدم و صاحب فضل است، اما امیر کبیر داد معانی داده» (همان، ۵۰۳). دولت‌شاه که گذشته‌نگر است، قبول کرده یکی از معاصرانش (آن هم نوایی که تذکره دولت‌شاه به وی تقدیم شده) بهتر از شاعر فاضلی از گذشته شعری را گفته است. قبول فرد معاصری از طرف وی باز هم همراه اشارتی به فضل پیشینیان است.

او گاهی فضل را در نام و اسامی شاعران قرار داده است؛ سلطان الفضلا، ملک الفضلا، افضل الفضلا، مفخرالفضلا. و گاهی شاعر را با صفت فاضل معرفی کرده است. دولت‌شاه که با اکتونش معاصرستیز بوده، باید گذشته را به نحوی متمایز از معاصر نشان دهد. فضیلت شاعران پیشین بسته به همان خصوصیتی است که معاصران فاقد آنند؛ دانش و علم. نزدیک به ۳۰ مرتبه فضیلت همراه با اشاره به دانش و علم شاعر متقدم آمده است.

در باقی موارد نیز شاعر صاحب فضل یا ذوفنون بوده (دولت‌شاه، همان ۸۷، ۱۵۴)، به زبان علاوه‌ای شعر می‌سروده (۴۷)، جزو صنایع بوده (۱۶۱، ۲۵۴)، و یا بزرگ‌زاده و نژاده بوده است (۲۲۵، ۲۴۹، ۳۵۷، ۵۰۹). علاوه بر این دانش و علم، نظرگاه فضلا نیز مهم است و گاهی شاعر و شعر تأییدشان را از ایشان می‌گیرند (۳۴، ۴۷، ۵۷، ۱۲۶، ...).

اگر بخواهیم رد واژه فضل و فضیلت را میان خیل عظیم شاعران مجالس‌النفایس بگیریم، چیز زیادی عایدمان نمی‌شود. نوایی در موارد محدودی به فضیلت شاعران معاصرش توجه داده است. تنها شش بار فضیلت برای شاعران به کار رفته است.

برای شاعرانی که از دانش ویژه‌ای مثل موسیقی برخوردار بوده و یا ذوفنون بوده‌اند (نوایی، همان ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۸۹، ۹۴، ۲۷۵).

۶. ترک و ترکی سرایی

از موارد متمایز و متفاوت‌کننده هر دو تذکره توجه به مسأله ترک و ترکی سرایی است. نوایی ترک بوده و مجالس‌النفایس را به ترکی چغتایی نگاشته است. او در محاکمه‌اللغتين زبان ترکی را بر فارسی ترجیح داده است. به همین دلایل ترکان پارسی‌گو و ترکی‌سرا در تذکره‌اش بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند (در مجالس‌النفایس به ترکی سرایی ۳۶ نفر اشاره شده). نوایی با نگارش مجالس‌النفایس به زبان ترکی و اعتنا به شعر ترکی گامی در جهت رسمیت بخشیدن به زبان‌های غیر فارسی برداشت.

نوایی پیوسته در پی این بوده تا به زبان و ادبیات ترکی جایگاه والایی ببخشد. از میان ۲۳ اثر او، ۲۰ اثر به ترکی نوشته شده‌اند. نظیره‌های خمسه و منطق‌الطیر را به زبان مادری‌اش نگاشته و محاکمه‌اللغتين را در برتری زبان ترکی بر فارسی نوشته است. این همه تلاش برای رهایی از سلطه زبان فارسی بوده است. زبان فارسی بدون هیچ رقیبی در حوزه ادبیات مسلط بوده است. اما نوایی با تولید آثار متنوع می‌خواسته نشان دهد که در زبان ترکی نیز امکان فراهم آوردن آثار فخیم و بزرگ ادبی وجود دارد. حتی بلاغت طبع ترکان بر عجم می‌چربد و «زبان ترکی در بیان و ادای معانی نسبت به فارسی وسیع‌تر و تواناتر است» (نوایی، ۵۶: ۹۰۵-۵۷).^۷

با این تفاسیر انتخاب زبان ترکی برای نگارش از شاعرانی که بیشتر شعر فارسی سروده بودند، اهمیت به‌سزایی می‌یابد. این زبان به نوایی مجال داد تا خود و جریان‌های ادبی نزدیکش را از زیر سلطه زبان فارسی رها کند. عظمت ادبیات قدیم تا آن دوره پیوسته در زبان فارسی متجلی شده بود و از طریق این زبان بر گستره فکری و فرهنگی مسلط شده بود. نوایی برای گسستن این سلطه زبان ترکی را برگزید؛ تا اولاً نشان دهد زبان ترکی در حوزه ادبیات یارای مقابله با زبان فارسی را دارد و حتی بر آن تفوق می‌یابد، و در ثانی، مجال یابد تا از معاصرش و جریان‌های ادبی روزگارش مانند ترکی سرایی، معماگویی و اشعار عامه که در ادبیات گذشته جایگاه چندانی نداشتند، به عنوان رقیبی در برابر عظمت ادبیات قدیم بنویسد. به قول کازانووا نوشتن به زبان‌های عامیانه باعث می‌شود این زبان‌ها

در باب معاصرستیزی و معاصرگرایی ... (سعید رادفر و محمود فتوحی) ۱۲۵

رسمیت یابند و سپس ادبیات‌های جدید که خود را رقیب عظمت ادبیات‌های قدیم می‌دانند پدید آیند (کازانووا، ۱۳۹۳:۶۰).

دولت‌شاه به ترکی‌سرایی برخی شاعران توجه داشته و از اشعار ترکی ایشان تعریف کرده است. اما اولاً این تعداد بسیار اندک بوده (۵ نفر) و در ثانی، با وجود سمرقندی بودنش ترکان را صاحب مقام و جایگاهی نمی‌دیده است. او در شرح حال نوایی می‌گوید: «با وجود تُرکیت ترک فضایل نمی‌نمود و غایت هم‌تش بر آن مصروف بود» (دولت‌شاه، همان ۴۹۵).

۷. نتیجه‌گیری

از رهگذر این جستار و بررسی ناسازی گزاره‌های موجود در دو تذکره از قرن ۹ هجری می‌توان نتیجه گرفت و چنین به سوی آینده پژوهش‌های تاریخ ادبی گام برداشت که؛

۱- دوره‌های تاریخی ادبی محمل تنوع و تضاد هستند. نگارندگان با این دیدگاه هم‌سویند که در دوره‌های تاریخی یکسان و در حوزه‌های هنر و ادبیات امکان خلق آثاری ناهمگن وجود دارد. همین ناهمگنی موجب تنوع، تضاد و خلاقیت فردی خواهد شد. وجود ناسازی و عدم وحدت میان آرای مختلف در یک دوره تاریخی نه تنها مشکلی ندارد، بلکه باعث ساخته شدن آن دوره می‌شوند (Boas, 1953:250-251).

ما نیز به مثابه مخاطبان تاریخ ادبیات فارسی مباد که انتظار همگنی و وحدت میان تمام آثار ادبی در دوره‌های تاریخی یکسان داشته باشیم. یکی از آسیب‌های دوره‌بندی تاریخی همین بوده که قرن‌ها و آثار متنوع و گاه متضاد را ذیل یک نام جای داده و سبک‌های خراسانی و عراقی و هندی را برای اطلاق به آثار فراوان به وجود آورده است. چنین طریقی موجب می‌شود که نتوانیم سبک‌های فردی، خلاقیت‌های هنری و ابداعی را که در یک دوره یکسان زیسته‌اند ببینیم. مورخان عدیده‌ای به همین ورطه افتاده‌اند و سعی کرده‌اند تمام آثار یک دوره تاریخی را ذیل یک عنوان برانند. برخورد با سبک هندی نتیجه چنین نگرش تقلیل‌گرایانه‌ایست. مکتب وقوع، نازک خیالی و دورخیالی و چندین سبک فردی و خلاقه دیگر ذیل یک عنوان جا داده شده و از سوی برخی منتقدان به انحطاط متهم شده‌اند. با پذیرش اختلاف آرا در قرن نهم، تناقض و تفاوت میان گزاره‌های نوایی و دولت‌شاه پذیرفتنی و قابل تحلیل است.

۲- از قرن نهم به مثابه دوره تکرار یاد می‌شود. بعضی از محققان (فتوحی، ۱۳۹۵:۳۸۷) غزل این قرن را متأثر از سبک صوفیانه حافظ دانسته‌اند که تجربه خلاقه‌ای در آن پدید نیامده است. عده‌ای مانند بهار قرن نهم را آغاز دوره انحطاط در ادبیات فارسی می‌دانند (بهار، ۱۸۴:۱۳۳۰-۱۸۵). این دست گزاره‌ها اگر هم درست باشند زیای مشکلاتی در تاریخ ادبیات هستند. مثلاً موجد این حسند که تمام یک دوره تکرار است و چیز تازه‌ای برای ارائه ندارد. شاید چنین برداشتی باعث شود محققان بعدی بر اساس گفته‌های محققان پیشین، به سراغ این دوره‌ها نروند و آن را به درستی نسنجند.

۳- دوره‌ها را باید به صورت منقطع‌تری بررسی کرد. هر بخش را با توجه به خلاقیت‌های هنری، فردی و جمعی مورد تحلیل قرار داد. به عنوان مثال، در همین قرن نهم، معما یک خلاقیت علمی و ادبی به حساب می‌آمده است. ترکی‌سرایی و عرض اندام توده و عوام در عرصه هنر حرکت جمعی بسیار مهم و بی‌سابقه‌ای بوده است.

۴- تذکره‌های ادبی حاوی نکات روشن‌گری هستند که بدون آن‌ها شناخت دوره‌های ادبی ناقص خواهد بود. این کتاب‌ها کمک می‌کنند تا ما چارچوب‌های تاریخی و هنری یک دوره را با اطمینان بیشتری بررسی کنیم. عموم مورخان و تذکره‌پژوهان ادبی، از تذکره دولتشاه و نوایی به عنوان آثاری مهم و تأثیرگذار در تاریخ ادبیات فارسی یاد کرده‌اند. اولی گزاره‌های اصلی بسیاری از تذکره‌نویسان بعدی را شکل داده و دیگری تذکره‌های عصری است که حاوی اطلاعات ارزشمند از ادبیات روزگارش است. اما هیچ کدام به تناقض و ناسازواری عیان میان این دو اشاره نکرده‌اند. این که چرا یکی صرفاً از گذشته نوشته و دیگری معطوف به معاصرانش نگاشته شده بی‌پاسخ مانده است.

۵- چنان‌که در آغاز جستار گفته شد، هر دو تذکره در مقام پاسخی به پرسش معاصر خویش نوشته شده‌اند. چنین نباید انگاشت که چون دولتشاه از گذشتگان می‌نویسد، پس به پرسشی از همان دوره‌های گذشته پاسخ می‌دهد.^۱ نوایی و دولتشاه در پاسخ به پرسش - اوضاع شعر و شاعری زامنتان چگونه است؟- آثارشان را تألیف کرده‌اند. اما نحوه پاسخ هر کدام متفاوت و متضاد یکدیگر است. دولتشاه به دلایل گفتمانی - اعم از تاریخی، سیاسی و اجتماعی - اوضاع را نامساعد می‌بیند. از این روی با اکنونش معاصرت‌ناپذیر می‌شود. ایشان را رها می‌کند و به دیگری می‌سپارد. تصمیم می‌گیرد گذشته را یادآور معاصران و مخاطبانش کند. در معاصرستیزی‌اش گذشته را به رخ بکشد و نهفته به قیاس آن با

معاصرش پردازد. آن را برتر جلوه دهد و اکنونش را در سایه گذشته جای دهد و به محاق فراموشی و حاشیه براند.

بر عکس وی، نوایی طریقی دیگر در پاسخ به پرسش مزبور پی می‌گیرد. او اوضاع را مساعد می‌یابد. به معاصرش می‌گراید و به انحاء مختلفی تلاش می‌کند آن را از فراموشی برهاند. هرچه دولت‌شاه معاصرانش را نادیده انگاشته، نوایی ایشان را دیده و ثبت کرده است. او اتفاقاً، از خلاقیت‌های هنری معاصرانش (معماسرای و ترکی‌سرای) و حرکت جمعی توده به سمت عرصه‌های فرهنگی سخن رانده است.

۶- شمس‌لنگرودی و دیگرانی که ورود شعر را به میان عوام دلیل رشد و گسترش شهرنشینی و رفاه نسبی طبقات متوسط در دوره صفویه می‌دانند (شمس‌لنگرودی، ۱۳۹۷:۲۱) در اشتباهند. عرصه‌های هنر و فرهنگ در قرن نهم پذیرای توده و عوام شدند. جالب است که تذکره‌نویسان - که عموماً به بی‌دقتی و پخته‌خواری در نقل مطالب شناخته می‌شوند - به این مورد اشاره کرده‌اند.

۷- علت‌العلل اعتنای دولت‌شاه به گذشته و گریز از اکنونش در ضدیت با عوام است. او خواهان ادبیات درباری و اشرافیت برخاسته از آن است. فرار از اکنون و تخفیف آن به شکوفایی گذشته منجر می‌شود. هنگام گذشت از اکنون، گذشته هم‌چون افسانه‌ای برمی‌خیزد و جای واقعیت اکنون را می‌گیرد. نگرش نوایی به این موضوع متفاوت است. او نگرش صرفاً درباری ندارد و عوام را می‌بیند. از همین روی به اکنونش می‌پردازد و نتیجتاً واقع‌گراست. می‌شود دولت‌شاه را اصطلاحاً تذکره‌نویسی سنت/گذشته‌گرا و نوایی را نخستین وقوع‌پرداز در حوزه تذکره‌نویسی به حساب آورد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای فهم دقیق‌تر و جامع‌تر از این تضعیف ن.ک منز، ۱۳۹۰:۲۵۰. همچنین برای باطلاح از شیوع مذهب عامه و ورود مردم عادی در مسائلی از قبیل ماوراءالطبیعه در این عصر ن.ک همان، ۲۴۹-۲۵۱.

۲. تذکره‌نویسانی چند به هجوم توده و بازاریان به سمت شاعری در دوره سلطان‌حسین بایقرا اشاره کرده‌اند. مثلاً تقی اوحدی:

وی اگرچه دقیقه‌ای در تربیت اهل سخن مهمل نگذاشت، اما شعر را از علم جدا کرد و هرکس که مصرعی موزون می‌گفت تربیت او می‌نمود تا شعر به خسیسان و نامستعدان افتاد. لهذا امروز بدان درجه رسیده که باعث خواری و سرزنش، بلکه موجب عار و ننگ شده و قبل از او مردم اول متوجه علوم شده در جمیع کمالات تمام گشته، آخر ارتکاب شعر می‌فرمود [ند]. لهذا آن قسم جماعت پیدا می‌شدند که شاید و باید. بعد از میرزا اگرچه شاعر بسیار به هم رسید، اما یکی به ندرت همچو آن گروه شد و اگر شخصی هم به غلط در میان آن زمره حاصل شود طرداً للباب، از بی‌قدران و ردشدگان خواهد بود (بلیانی، ۱۰۲۴: ج ۱۱۶۳: ۲).

بگهوان داس هندی انحطاط شعر فارسی را به دلیل ورود همین دست افراد به دنیای شاعری دانسته است:

چون زمان سلطان حسین بایقرا که باین فن شرق مفرط داشت در رسید بسیاری مردم حرف میلان خاطر پادشاه بغیر اینکه استعداد در شاعری داشته باشند خوض نمودند ... از آن به بعد مردم فرومایه بی‌بضاعت بر خلاف افاضل الفاظی چند بهم بسته اقسام شعر گفته شریک این فن شدند و باین بیت متمسک شدند:

به یک بیت شاعر مسلم بود اگر مصرعش مصرعی هم بود

(هندی، ۱۲۰۰: برگ ۱۲۹).

۳. (نوایی، ۸۹۶: مثنوی ۱۰، ۱۷، ۳۲، ۶۳، مطلع ۱۲، ۱۹، ۴۰، ۴۱، ۴۹، ۵۴، ۶۱، قصیده ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۳۱، ۳۴، ۴۴، ۴۹، غزل: ۲۱، ۳۰، ۳۵، ۳۶).

۴. (دولت‌شاه، ۸۹۲: مثنوی ۲۲۹، ۲۵۱، ۳۷۱، ۳۸۹، ۴۹۷، غزل ۲۴۹، ۴۲۴، ۴۶۸)

۵. (همان، ۷۶، ۹۴، ۹۸، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۴۶، ۲۴۷، ۲۶۰، ۳۸۲، ۳۹۹، ۴۲۴، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۸۵، ۴۹۷)

۶. دلیل دیگر این همه توجه به مال و ثروت در تذکره دولت‌شاه می‌تواند شخصی هم باشد. او به وضع مالی بدش اشاره کرده که «این دعاگو که که از آغاز تباشیر صبح سعادت این خانواده، دولت را بنده‌زاده بوده باشد الیوم بخاک مذلت خاکشوری لب نانی حاصل سازد و محصلان شدید و عملداران پلید این لقمه را ازو در ربایند» (دولت‌شاه، ۸۹۲: ۲۹۱-۲۹۲). نوایی هم به فقر خودخواسته دولت‌شاه چنین اشاره کرده است: «از امارت و عظمت که آئین آبا و اجداد او بود گذشت، و سررشته فقر و قناعت و دهقنت بدست آورد، و مدت عمر بکسب فضائل و کمالات که زیب و زینت انسان است نثار کرد» (نوایی، ۸۹۶: ۱۰۸).

۷. کازنوا در جمهوری جهانی ادبیات بحث مفیدی در باره تقابل زبان‌های عامیانه و زبان لاتین در اروپا طرح انداخته است (کازنوا، ۱۳۹۳: ۶۰-۶۱).

در باب معاصرستیزی و معاصرگرایی ... (سعید رادفر و محمود فتوحی) ۱۲۹

۸. مجالس العشاق (۹۰۸ق) و خلاصه‌الاشعار (۱۰۱۶ق) داستان‌هایی از عشق مذکر به شاعران گذشته نسبت می‌دهند. مؤلفان این دو اثر به وضع ادبی رایج در روزگار خویش پاسخ می‌دهند و از این روی گذشتگان را با خویش همراه کرده‌اند.

کتاب‌نامه

- آذریگدلی، لطفعلینا قآخان (۱۱۹۶ق). جلد دوم. تصحیح میرهاشم محدث. آتشکده آذر. تهران: امیرکبیر. ۱۳۷۸ش.
- اوحدی حسینی بلیانی، تقی‌الدین محمد. ۱۳۸۹. عرفات العاشقین و عرصات العارفین. تصحیح: ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخراحمد. تهران: میراث مکتوب.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۳۰ش). سبکشناسی. تهران. ج ۳: انتشارات امیرکبیر. ۱۳۸۶ش.
- دولت‌شاه‌سمرقندی. (۸۹۲ق). تذکره الشعراء. به سعی و اهتمام ادوارد براون. لیدن: بریل. ۱۹۰۰م.
- رادفر، سعید. ۱۳۹۷. «از فهم گزاره تا شناخت عصر (واکاوی ویژگی‌های دوره گذار در اواخر قرن نهم هجری)». تاریخ ادبیات، بهار و تابستان: ۶۳-۸۲.
- رضازاده‌شفیق، صادق. (۱۳۱۳ش). تاریخ ادبیات ایران. تهران: انتشارات دانشگاه پهلوی. ۱۳۵۲ش.
- شمس لنگرودی، محمد. ۱۳۹۷. شعر دوره بازگشت: (بررسی شعر دوره‌های افشاریه، زندیه، قاجاریه). تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- فتوحی رودمجنی، محمود. ۱۳۹۵. صد سال عشق مجازی. تهران: سخن.
- فتوحی رودمجنی، محمود. ۱۳۹۷. دانشکده ادبیات وارث زیبایی‌شناسی بازگشت قاجاری. دیهیم هفتاد؛ مهن‌نامه استاد دکتر محمد جعفر یاحقی. به خواستاری و اشراف، دکتر محمود فتوحی، دکتر سلمان ساکت و اصغر ارشادسرابی. تهران: سخن. ۵۷۳-۵۹۴.
- کازانوا، پاسکال. ۱۳۹۳. جمهوری جهانی ادبیات. ترجمه شاپور اعتماد. تهران: مرکز، ۱۳۹۳.
- منز، بئاتریس‌فوریز. ۱۳۹۰. قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری. ترجمه جواد عباسی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- نوابی، امیرعلیشیر. (۸۹۶ق). مجالس‌الفائس. بسعی و اهتمام علیاصغر حکمت. تهران: کتاب‌فروشی منوچهری. ۱۳۶۳ش.
- نوابی، امیرعلیشیر. (۹۰۵ق). محاکمه اللغتين. مقدمه، تصحیح و تحشیه: حسین محمدزاده صدیق. تبریز: اختر، ۱۳۸۷.
- واصفی، زینالدین‌محمود. (۹۱۶ق). بدایع الوقایع. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۹ش.

۱۳۰ کهن‌نامهٔ ادب پارسی، سال ۱۲، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰

هندی، بگهوان-داس. (۱۲۰۰ق). حدیقه هندی. نسخهٔ کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.
شماره ثبت: ۴۱۶۲۶.

Boas, George. 1953. "Historical Periods" *The Journal of Aesthetics and Art Criticism*, Mar:
248-254.